

سعی و کوشش نفس در آمد و شد گذشته نبض قابل احساس شد .  
طیب دیگر با کمیسر محل بعد رسیده کار کنان اداره نظمیه وقایع را  
ثبت و مشاهده می نمودند . جسد مریس بافی الحقیقه مریس دوباره زنده  
شده را از سرداب باطاق دربان حمل کرده در آنجا طنابهای دست و  
پای وی را که اغایی چنان کره خورده بود که میبایستی با مقراضهای  
بزرگ بریده شوند باز نمودند . در گوشه دستمالی که دوشست پای  
اورا بهم دیگر وصل نموده بود حرف الف نقش شده آن دستمال یکی از  
دستمالهای جیبی مسیو آرمان بود . در هر حال محقق بود که اگر  
چند دقیقه دیرتر رسیده بودند مریس واقعاً مرده و عودت دادن نفس  
وی برای اطبا بکلی امکان ناپذیر شده بود . اطبا اورا از مرگ نجات  
دادند هوش و حواسش تا حدی بجای آمد ولی زبانش از کار افتاده و قدرت  
تکلم بکلی از او سلب شده بود . باری اورا راحت و پرستاری نموده  
یک شاگرد طیب و یک نفر مأمور پلیس در اطاق گذاشتند . دو ساعت  
از نصف شب گذشته مریس با اشاره فهماند که آب میخواهد دربان که  
با سایرین مواظب حال او بود آب داده مأمور پلیس در ضمن از او  
پرسید آیا میدانی چه کس این بلا را بر سر تو آورده و قصد کشتنت  
نموده بود . ؟ مریس باسر اشاره کرد بای . گفتند آبا اورا میشناسی  
اشاره کرد بای گفتند از خارج این خانه است یا از داخل اشاره کرد از  
داخل گفتند آبا اسمش را بما خواهی گفت اشاره کرد بلی . آنوقت  
شاگرد طیب گفت پس من حروف الف بار چندین بار یکان یکان برای  
تو میخوانم بهر حرف مطلوبی که رسیدیم تو اشاره کن بای تا بمقصود

نایل گشته این اسم تر کیب و استخراج گردد . همین کار را کردند .  
اسم آرمان بیرون آمد . این مسئله اسباب تعجب ایشان شده صبح حکایت  
را برای کمیسر نقل نمودند و چون کمیسر این خبر را بآرمان رسانید  
آرمان خندیده و گفت من بسهولت می توانم ثابت کنم که تمام ساریات  
دیروز را از صبح تا شب در کجاها بوده و چه کارها کرده اید و وقتی  
برای طناب پیچ و خفه نمودن نوکر خود نداشته ام . ولی مسیو آرمان  
بعدها در موقع محاکمه نتوانست قریب یک ساعتی از وقت طرف صبح  
خود را که گفته بود نزد عیال خویش بوده است ثابت و محقق بدارد  
زیرا خدمتکار شهادت داد که در آن ساعت آقا را نزد خانم ندیده بود .  
باری روز بعد مریس بکلی زبان باز نموده و شرح ذیل را به مستنطق عدلیه  
گفت : « پس از دادن جای به آقا و آوردن هیزم برای آشپزخانه آشپز  
از من خواهش نمود که مجدداً هیزمهای بزرگتری برای او بیاورم  
من بسر داب رفته مشغول برداشتن هیزم بودم که از عقب صدای پاشنیده  
دیدم موسیو آرمان است که دنبال من بسر داب آمده بمن گفت از قراری  
که شنیده ام بعضی حرفهای مفت پشت سر من زده بعضی فضولها میکنی  
اکنون یادت خواهم داد که چه جور فضولی میکنی و باعضائی که در  
دست داشت طوری به پشت گردن من نواخت که بیحال شده افتادم و از  
خود بی خبر مانده از آن بیعد نفهمیدم چه شد تا دیشب نصف شب هیچ  
ملفت خود نبوده نمیدانستم چه بر سر من آمده است . » . محاکمه آرمان  
و مریس چندین ماه طول کشید . و کیل مریس علاوه بر سایر مجازاتها  
مبالغه کزافی برای موکل خود تقاضا می نمود . از طرف دیگر و کیل

آرمان سعی در ثبوت بی‌تقصیری آرمان که حبسش کرده بودند داشت . ولی بالاخره حق بجانب آرمان شد زیرا در این بینها کاغذی اتفاقاً از مریس بدست آمد که در آن کاغذ بمعشوقه خود نوشته بود من برای آن که سرمایه دار شده بعدها در دنیا بمن و نو خیلی خوش بگذرد خود را در دهان مرگ انداخته نزدیک بود واقعاً جان در سر این کار بیازم علاوه بر این اطبا ثابت نمودند که گنگی موقتیش مصنوعی بوده و دروغی خود را به لالی زده و کیل آرمان در حضور قضات با طناب دستهای خود و پاها را بهمان طرزى که مریس بسته بود بسته و ثابت نمود که هر کس میتواند در صورتیکه فی الجمله مشق و تحصیل مهارت نموده باشد خود را باین طرز ببندد منتها در مریس این اتفاق نا مساعد روی داده بود که طناب گردن وی بی آنکه بتواند خود چاره کند ز بادتر از آنچه خود میخواست فشار وارد آورده نزدیک بود او را فی الحقیقه خفه و تصدق حرص و طمع خویشتنش گردانده باشد . دستمالی که دوشست پاهای مریس را با آن بسته بودند از دستمالهای مخصوص آرمان و این خود يك دليل بر آن بود که آرمان باید از این کاربری الذمه باشد .

در یکی از کلیسیاهای شهر پاریس دو ساعت از شب گذشته دو نفر وارد شده در جلوی گودالی که قبل از وقت در يك گوشه کلیسیا تهیه شده بود کوله بار بسیار سنگینی را که همراه آورده بودند به زمین نهادند . ملافه خون آلودی را که بآن کوله بار پیچیده شده بود باز کرده جسد كوك سینی که بحکم لوی سیزدهم او را گشته بودند ظاهر گشته كوك سینی شخصی بود ایتالیائی که ملکه ماری دومدیسسی تعلق

خاطر بوی داشته اورا بلقب مارشال دانکر ملقب ساخته و اقتدارانی خارج از حد باو داده بود . جسدرا در قبر نهاده روی اورا پوشانیده رفتند . روز دیگر یکی از نوکرهای درباری وارد آن کلیسیا شده و رو بجماعتی از مردم که دنبال وی بودند نموده گفت آیا شما راضی میشوید که این سنگ ایتالیائی نژاد در چنین مکان مقدسی مدفون بماند ؟ جمعیت فریاد کشیده گفتند خیر ابتدا ابتدا و قبر را شکافته پاهای نعش آشکار گشت . طناب ناقوس را بان پاها بسته نعش را در کوچه های پاریس کشتانیده تا به پل نو آوردند و در آنجا بداری آویخته در معرض تماشا واقع ساختند . چند لحظه بعد ازدحام مردم هجوم آورده و بروی آن جسد ریخته یکی گوشش را برید و دیگری دماغش را قطع کرد دیگران زبانش را کنده تمام اعضا و جوارح اورا قطعه قطعه نموده آن قطعات را در کوچه های پاریس گردانند . شخصی که قلب مارشال دانکر را بیرون آورده بود آن را کباب نموده و به سر کهه و نمک آلوده کرده در حضور مردم بالتمام آن را خورد .

این بود چند فقره یادداشت مختصر از لکه های سیاهی که گفتیم چون وصل بیکدیگر شوند برای پوشانیدن زمینه خیالی پرده تمدن کفایت نموده مبنای تمام آنها مانند اغلبی از مبانی تمدن کنونی جز بر حرص و طمع و خود پرستیها بر چیز دیگری نیست . بزرگترین لکه هائی که خود بتنهائی جای همه را میگیرد همین جنگ کنونی است که نتیجه تمدن کنونی است . تمدن کنونی دنیا تمدن طبیعی است که بدرجات بسیار عالیه مرتقی گشته نتایج بدی که از آن بظهور میرسد بواسطه آن است

که این تمدن با تمدن اخلاقی همدوش و مصاحب نبوده بهمان درجه که تمدن طبیعی ترقی کرده است تمدن اخلاقی پیشرفت نکرده و سبب آن این است که تمدن اخلاقی یا یلیس باطنی پایه‌های محکم علمی نداشته . پایه‌های اخلاقی تا کنون هم بر روی عقاید گوناگون تعبیدی قرار گرفته و این عقاید در هر ملتی بیک طرز دیگر بوده و با هم اختلاف داشته و حال آنکه عقاید عامی که اسباب پیشرفت تمدن طبیعی شده است در تمام دنیا یکسان بوده هیچ اختلافی در آنها ندارند . بالعکس یلیس باطنی که باید مبنای تمدن اخلاقی باشد گوناگون بوده و اغلب اثرهای بد داشته و حال آنکه حقیقت یکی و واقع و نفس الامر بدون اختلاف است . یلیس باطنی که شامل حال تمام ملل بشود آن است که مبتنی بر عقاید عامی بوده یعنی مبنای آن بر انکشافات جدیدة معرفة الروح تجربتی باشد .

### (۱۱) خورد و خوراك

اثر خورد و خوراك در قوای بدنی انسان و در اخلاق کمتر از اثر آب و هوا نیست . ساکنین ممالک آسیا و آمریکا که بیشتر برنج می‌خورند با ساکنین فرنگستان که قوت غالبشان گوشت و نان است و همین قسم ساحل‌نشینان و مجاورین دریاها که غالباً ماهی می‌خورند با کوهستانیها و ایلیات که بیشتر لبنیات صرف می‌کنند از حیث بدن و روح تفاوت کلی داشته اختلاف غذا اسباب اختلاف صفات طبیعی و اخلاق گشته اثر بزرگی در خصوصیات زندگی دانی دارد . وقتی که شکل و ترتیب دندانهای انسان را ملاحظه کنیم می بینیم این دندانها بیشتر برای خوردن نباتات وضع شده پس غذای انسان همان نباتات یعنی حبوبات و سبزیها و نان

و میوه جات است و بسیاری از اشخاص یا طوایف دیده شده است که غذاهای طبیعی بنی نوع بشر یعنی نباتات قناعت کرده گوشت هیچ نخورده یا کمتر میخورند و هیچ ضرری ندیده در کمال خوبی زندگی میکنند. در ایران غذاهای نباتی و لبنیات بیشتر از گوشت خورده شده ساکنین ینگی دنیای جنوبی غالباً به برنجی که در آب پخته باشند ورگذار نموده بسیاری از مردمان افریقا جز از زرت و ارزن چیز دیگری نمیخورند و مطلقاً در ممالک حاره و معتدله خوراک نباتی را ترجیح داده در ممالک سردسیر بیشتر گوشت خورده و اگر اهالی فرنگستان مثلاً بممالک نباتی خوار آمده و بخواهند بحسب عادت خویش گوشت زیاد بخورند چه بسا دیده شده است که ناخوش شده اند پس در هر مملکتی غذاهای همان مملکت را باید خورد. در منطقه منجمد شمالی عمده غذای ساکنین گوشت حیوانات و ماهیهاست این اشخاص به ملاحظه شدت پروت هوا محتاج بآنند که بدن خود را بخوردن این قسم غذاها گرم نگاهداشته در بسیاری از بیابانها نشان منحصر بگوشت خشک شده و دود زده ماهی است گوشت حیوانات بری و بحری را خام خام خورده روغن ماهی را مانند آب سر می کشند. تانارها گوشت خام اسب را خورده و بسا اتفاق می افتد که در موقع ضرورت رگ اسب را کشوده خون آن را گرما گرم مینوشند در امریکای شمالی نیز طوایف وحشی بیشتر گوشت خام خورده میگویند یختن و کباب کردن طعم مخصوص گوشت را برده رایحه مطبوع آنرا زایل میسازد. وضع دندانهای ساکنین نواحی منجمده با دندانهای اهالی منطقه های محترقه مثلاً بادندان کاکاها

اختلاف بین داشته آنها برای خوردن گوشت و اینها برای خوردن نان و حبوبات است . همین قسم اخلاق این دو طایفه بواسطه اختلاف آب و هوا خورد و خوراک مختلف شده یکی بالنسبه زحمت کش و پر قوت و دیگری تغبل و سست و تن پرور است . در مشروبات نیز همینطور آنچه در ممالک سرد سیر نوشیده میشود در گرمسیر ضرر رساننده و بالعکس اهالی سردسیر بمشروبات گرمسیری قناعت نتوانند نمود . در ایالات شمالی فرانسه اشخاص باده خوار بیشتر از ایالات جنوبی دیده میشوند و حال آنکه شراب در ایالات جنوبی بیشتر بعمل میآید . قهوه و چای و قهوه و شوکلا و قند را نشناخته ادویجات طعام و توایل را کمتر استعمال نموده در یونان قدیم و مصر بسیاری از اوقات بغذاها انقوزه زده و خوردن گوشت خوک نیز معمول بوده است چنانکه چالینوس مینویسد : گوشت خوک بقدری شبیه بگوشت ما است که قصابهای بد ذات گوشت آدمی را بجای آن فروخته اشخاصی که خورده اند هیچ تفاوت مابین آن دو گوشت نگذارده اند . و بهمین ملاحظه طبیب معروف مزبور از روی خطا چنین نتیجه میگیرد که برای انسان گوشت خوک مناسبترین غذاها بوده مخصوصاً پهلووانانی که میخواستند قوت بگیرند از آن گوشت خورده خوک آبستن را لگد مال کرده و بشکم او صدمات وارد آورده تمام بدن آنرا کوبیده و طوری میگردند که امعا و احشا و خون و گوشت و بیچه های آن حیوان تماماً در اندرون پوست او مخلوط بیکدیگر و معجون شده آنوقت آنرا درسته کباب و بریان کرده مهمانی مینمودند : در رم گوشت بیچه خرس هم جزء غذاهای لذیذه محسوب

شده رو باه را نیز بواسطه خوراندن کشمش و انگور چاق و فر به کرده بمطبخ میفرستادند رمنهای قدیم سگ را نیز خورده و مخصوصاً سگهای را که برای خوردن تهیه مینمودنداخته کرده و آنها را پرورش داده چاق مینمودند . رمنها اقسام طیور حتی طاوس و لکلك و کلاغ را نیز خورده مخصوصاً مرغ هشرخانی را که بعضی از مصنفین آنرا بیوقلمون ( که کیشهای مسیحی آنرا در قرن شانزدهم از هند بفرنگستان بردند ) مشتبه نموده اند دوست میداشتند قورباغه را دوست نداشته ولی چلیپاسه و سوسمار مخصوصاً سوسمارهای سبز رنگ را خورده یونانیها نیز از خوردن لاکپشتهای دریائی و صحرائی چندان رو بر گردان نبودند . معروف است یکی از شکم پرستان رم که باعلا درجه هم دارای ثروت و هم باصطلاح صاحب سفره و بسیار اسراف کار بود جمعی از مهمانان خود را بغذاهائی که فوق العاده گران تمام میشدند دعوت کرده از جمله غذاها خوراکی بود که از زبان بابل تهیه شده معلوم است چه قدر بابل باید بدست آورد تا بتوان از زبان آنها خوراک برای چند نفر تهیه نمود . غالباً اشخاص تنومند و سمین غذا زیاد خورده ولی لازم نیست هر کس که غذا زیاد بخورد تنومند و سمین بشود . انجمن تنه کنده ها که در نیکی دنیای شمالی در یکی از دفعات جشن سالیانه خود را میداد بر حسب مکتوبات یکی از خبر نگاران جرائد مرکب از اشخاص ذیل بود : اولاً رئیس انجمن که با وجود کمی سن ( زیرا بیست و شش سال بیشتر نداشت ) وزناً شصت و سه من تبریز بود در کاری نشسته و مسافرت کرده بمحل انجمن آمده بود دیگری که پنجاه و چهار من وزن داشت



شئونات خود را حفظ نموده در تمام وسعت يك كالسكه چهار نفری جا گرفته آمده بود دیگری پنجاه و هفت من و دیگری که تازه بسن بلوغ رسیده بود پنجاه و يك من وزن داشته پس از اجتماع اجزا برای سال آینده رئیس و غیره انتخاب نموده بدیهی است عده آراء در این جا مداخلت نداشته هر کس وزنش بیشتر بود لیاقت انتخابش بیشتر بوده ترازو و قبان اولویت را معین مینمود . گسانیکه تازه میخواستند جزو این انجمن بشوند اگر وزنشان مابین سی و پنج و چهل و پنج من بود فقط از اعضای افتخاری محسوب شده و اگر از سی و پنج من کمتر وزن داشتند بهیچ سمتی پذیرفته نشده مردود بودند . پس از انجام ترتیبات انجمن و تعیین اعضا اجزای اصلیه بر سر میز بزرگی نشسته در مقابل هر کس لابه میز را از داخل بشکل هلالی بریده بودند تا شکم در توی میز رفته بر آمدگی آن فاصله و مانع از رسیدن دست بر روی میز نشود . عده مدعوین میز بزرگ تقریباً صد نفر بود که وزن خاص آنها من حیث المجموع چهل و شش خروار بود . خبر نگار مزبور مینویسد از جمله چیزهایی که در آن مهمانی در سر میز بزرگ و سایر میزها بمصرف خورد و خوراک رسید صد سبد صدف چندین خروار سیب زمینی و چندین خرمن گوشت و ماهی و میوه و تنقلات و سیصد چلیک آبجو بود .

### (۱۲) دیوک

اگر کسی عنوان مقاله را ملاحظه نماید بعید نیست فوراً گمان ببرد مقصود ما دیوکی است که اغلب پانخته و چوب بازیچه ساخته از حضرت عبدالعظیم برای بچه ها سوقات می آورند . این دیوک ما نیز اگر چه بيك ملاحظه

آنرا میتوان جزو بازیچه‌ها محسوب داشت ولی شرح حالات او برای  
تزئین اطلاعات تاریخیه و تعمق در بعضی مراتب اخلاقیه بی فائده نبوده  
مادر دیوک شیر بریت نام داشت . یکی از روزهای تابستانی که هوا  
فی الجمله گرم و بسیار صاف بود طرف صبح صدراعظم دانمارک در یکی  
از دکانهای برکن که از شهرهای نروژ است دو نفر زن دید که یکی  
بسیار گوشتی و فربه و دارای لبهای سرخ رنگ بوده دیگری دختر  
جوانی بود دارای کیسوان طلائی بسیار زیبا و دلفریب . زن شحمی  
لحمی گفت اسم من شیر بریت است و از اهالی هلندم سابقا در شهر آمستردام  
سیب و گردو فروخته با دختر خود دیوک اینجا آمده و این دکان آ بجو  
فروشی را باز کرده ایم . صدراعظم وقتی که بحضور کریستیان دویم  
پادشاه دانمارک و نرور که بعد هم پادشاه سوئد شد آمد انکشاف خود را  
برای وی نقل نمود شاه ندیده عاشق آن دختر شد و بلا تاخیر بدکان  
مشروب فروشی آمده وضع تقریر و بیانات مادر را بخوشی تاقی نموده  
حسن و جمال دختر را بی نهایت پسندیده و بکلی دل از دست داد . مادر و  
دختر را بعمارت سلطنتی آورد . گردو فروش قدیمی و آ بجو فروش  
دیروزی یعنی مادر دیوک که نه فقط دارای هوش کامل و عقل سرشار  
بوده صحت خیالات و درستکاری و عدالت پروری او بآعلا درجه کمال  
بود بلکه علاوه بر فراغت جبلی و کیاست از اوضاع امور مملکتداری نیز  
اطلاعات وافیه داشته کم کم در اندک وقت طوری شد که خیالات سیاسی  
و اقتصادی وی با خیالات پادشاه توافق پیدا کرده علاوه بر آن یکنوع  
تسلطی در وجود پادشاه پیدا نمود و او را بکلی مطیع میل و منقاد اراده

خود ساخت . دیوک ملکه قلب و خلوت و مادرش ملکه دربار و سیاست شده همه روزه صبح اعیان و بزرگان مملکت بحضورش تشریف جسته دستور العملهای لازمه داده بلکه خود نیز مدتی بنفسها امور ادارات بحریه و مالیه و کمرکات را مستقیماً رسیدگی و اداره نموده دارای مرتبه و مقامی شد که با مرتبه و مقام سلطنتی همترازو و بلکه فی الحقیقه مافوق آن بوده و باطناً برتری داشت . در این بینها مدت قلیلی اتفاق افتاد که مقام مادر و دختر علی الظاهر متزلزل و ستاره بخت ایشان موقتاً کم نور شده یعنی پادشاه بملاحظه و صلتی که در پیش داشت با اجبار از معشوقه خود کناره جوئی نمود ولی بمحض آنکه ایزابل را که دختر فیلیپ اول و خواهر شارل پنجم پادشاه اسپانی و امپراطور المان بود با ازدواج خود در آورد چون ممکن نبود عشق جنون آمیز خود را از دیوک سلب نموده و از مشاورات مادر دیوک بی نیاز باشد دختر و مادر را مجدداً نزد خود طلبید ایزابل هم با آنکه دختر شاه و خواهر شاد و زن شاه بود این ترتیب را لاعلاج پذیرفته بلکه بعد ها تربیت اولین مولود خود را که برای سه تاج و تخت ولیعهد بود بعهده مادر دیوک محول داشت . دیوک پس از چندی بدون مقدمه مرد گفتند او را مسموم کرده اند و یکی از نجیب زادگان را باین اتهام در معرض محاکمه در آورده حکم بقصاصش را صادر نموده و بقتلش رساندند . اکثری در اینموقع چنین می گفتند که پادشاه مسموم کننده معشوقه خود را بقتل نرساند بلکه رقیب خود را هلاک نموده آن شخص در قاب دیوک فضای مهمی را متصرف شده و با دیوک ارتباطات کامله داشته است . در هر حال عظمت و اعتبار مادر دیوک

بجای آنکه بعد از این واقعه کم و كوچك بشود بالعكس رو بتزايد گذارده  
واقتمارات وی بیش از پیش افزوده شد. این زن که در سابق گرد و فروش  
و سبب فروش بود نسبت بطبقات اعیان و اشراف کینه و خصومت قلبی  
داشته علاوه بر این میگویند به سر رحم و قسی القلب بود. حکم کشتار  
اسطوخولم را که در آن واقعه نود تن از بزرگان سوئد کشته شدند  
میگویند او بیادشاد تا قین کرده و همین قسم خون ریزیهای که پس از  
فتح مملکت سوئد و رجعت بدانمارك پادشاه مرتکب شد بواسطه تحریکات  
او بود. مادر دیوک هر قدر که در زمان خوشبختی و اقتدار شرکت در  
سلطنت و خوشیهای سلطنت داشت در نکبت و بدبختیها نیز ناسهیم نمانده  
زیرا از جمله کسانیکه با پادشاه مخلوع و ملکه و سه طفل ایشان از مملکت  
اخراج شده و بکشتی نشسته رفتند و نان تاخ غربت را خوردند یکی  
او بود.

### (۱۳) بازی لکمه

یکی از بازیهای بسیار تماشائی است که در تماشاخانه های معتبر  
پاریس یعنی در تماشاخانه های سازو آوازی آنرا بمعرض نمایش در آورده  
موزیک و یرده های رقص آن بسیار جالب گوش و نظر و وقوع آن  
حکایت راجون در هندوستان فرض نموده اند لهذا رقصهای هندی بالاسها  
و تزئینات مشرق زمینی در این بازی بسیار پر جلوه و تماشائی شده البته  
بسیاری از معاصرین در تماشاخانه بزرگ پاریس این بازی را دیده و  
تفصیل آنرا که مختصراً از قرار ذیل است میدانند: یکی از صاحبان  
انگلیس ژرالد نام لکمه را که دختر یکی از برهنه های هندی است دیده

و عاشق او شده دختر نیز در قلاب خود نسبت بآن جوان احساس بدوستی و محبت کرده پدر از این علاقه آگاه گشته قسم میخورد تا جان دارد آن خارجی را نپذیرفته بلکه اگر دستش برسد او را بهلاکت برساند . پدر دختر دوره گردی نموده یعنی بنقاط مختلفه هندوستان مسافرت کرده پدر فالگیری و غیبگوئی نموده دختر تصنیفهای بومی خواننده آوازهای ولایتی که اغلب را کهای هندی است سروده و ساز زده در هر نقطه جمعیت بسیار زیادی اطراف ایشانرا گرفته همگی محظوظ و مستفیض میشوند . در یکی از نقاط ژرالد بایشان برخورد عشقی که مابین او و لکمه تولید شده بود بجای آنکه از مقارقت و مرور زمان خاموش شده باشد بیشتر از پیش شعله ور گشته پدر در این موقع عزم خود را جزم نموده آن جوان انگلیسی را بمحل جنایت و آسیب گاهی کشانیده با کارد زخم منکری باورده ولی آن جوان بهلاکت نرسیده پس از چندی بتوسط پرستاری و مواظبتهای لکمه که بیش از پیش دل از دست داده بود شفا مییابد . و بالاخره پس از تفصیلات زیاد پدر از جنایت و خیانت خود پشیمان و نسبت بدل باختگان مهربان شده وصات ایشان را تصویب مینماید . و برای این کار جشن بسیار مفصلی ترتیب داده عاشق و معشوق دست یکدیگر را گرفته با جمعیت زیاد و ساز و آواز بجانب معبدی که برای عقد کنان مقرر است رو آور میشوند . در پرده سیم این بازی وقتیکه عروس و داماد برای اجرای صیغه بمعبد میروند در بین راه از پشت درختهای جنگل صدای موزیک نظامی بگوش رسیده از دور يك فوج از لشکریان انگلیس که برای سرکوبی معاندین مأموریت داشتند

حرکت نموده عبور می کنند . چشم داماد که بآن قشون می افتد غیرت  
هویت دوستی و حس وطن پرستیش بجوش آمده دست عروس را رها  
کرده و او را ترک نموده میرود و بلشگر بان انگلیس می پیوندد تا همراه  
ایشان بجنگ رفته دمار از روزگار دشمنان در بیاورد !

لکمه پس از رفتن نامزد و دور شدن عشق و سعادت از غصه سم  
خورده خود را بهلاکت میرساند .

این بود تفصیل بازی لکمه که در تماشاخانه های پاریس آنرا دیده  
و مخصوصاً مشاهده کرده ایم که چقدر مردم هم بواسطه ساز و آواز  
و رقصهای گوناگون و هم بملاحظه آنکه این بازی تولید يك نوع  
احساسات هیبت پرستی مینماید برای تماشا هجوم آورده از این بازی  
تمجید مینمایند .

### ( ۱۴ ) حواس خمسه

در زمان وزارت علوم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه دریکی  
از امتحانات کل مدرسه دارالفنون از شاگرد طبیبی پرسیدند حواس  
خمسه ظاهره چند است گفت هفت تا ذائقه و باصره و لامسه و چامسه و مامسه  
و خامسه . این همان طبیبی بود که در زمان طبابتش چون نسخه نوشتن  
را نمیدانست از رفقای خود در خواست میکرد که برای او چند عدد  
نسخه نوشته آن نسخه ها را در مطب زیر توشک خود گذارده وقتیکه  
نبض مریض را میدید میگفت نسخه تو را دیشب نوشته و حاضر کرده  
دارم . دست برده یکی از آن نسخه ها را از زیر مستند بیرون آورده  
بمریض میداد بقیه بسته بقسمت و طالع مریض بود ممکن بود آن نسخه

منضج باشد یا مسهل یا دوی دیگر . باری علاوه بر حواس ظاهره و باطنه که قدما شناخته و ذکر نموده اند بعضی حواس جدیده در انسان و حیوانات یافت شده که ذکر آنها خالی از اهمیت نیست و عمده ترین آنها از قرار تفصیل ذیل است :

اول حس تعیین زمان یا حس وقت شناسی: غالب حیوانات اوقات را خوب حس نموده و زمان را خوب اندازه گرفته مثلا حس می کنند که موقع برای رفتن بمحلی که در آنجا بآنها غذا داده میشود رسیده است یا نه . بی آنکه مثلا گرسنگی مقتضی این اقدام شده باشد . انسان در هنگام خواب حس میکند که موقع بیداری وی رسیده و به همین واسطه است که در ساعت معین بیدار شده يك دقیقه پس و پیش نمی شود .

دویم حس مقناطیسی و الکتریکی : این حس در بعضی اشخاص و حیوانات بقدری واضح و هویدا است که قبل از حدوث طوفان هوا حدس بوقوع آن زده حکایت شیخ الرئیس ابوعلی سینا و سک آسیابان معروف است . همینطور بعضی از اشخاص تشعشعات مقناطیسی را که از آهن رباساطع میشود بخوبی مشاهده نموده حس حوادث جوی را نیز میتوان مربوط بحس مزبور دانسته یا از جنس آن تصور نمود . مرغابی وقتی که آمدن باران نزدیک باشد پرهاى خود را آرایش داده پرستوك نزدیک بسطح زمین پرواز نموده در اکثری از حیوانات بعضی حرکات دیده می شود که در غیر آن مواقع دیده نمی شود . بعضی اشخاص نسبت به کائنات جوی چنان احساساتی دارند که گوئی اعصاب آنها میزان الحرارة و میزان الهوا های بسیار حساسی است که مدتی قبل حکم بما بعد میکنند .

سیم حس امتداد : کبوتر را که چندین فرسخ از پلانه خود دور برده باشند و رها کنند بدون هیچگونه تردید امتداد محل خود را گرفته و پرواز نموده به آشیانه بر میگردد . زنبور عسل بطوری امتداد محل خود را احساس میکند که برای کشف نمودن محل کندوی آنها کافی است دو دانه زنبور عسل را گرفته و از دو نقطه مختلف رها کرده ملتقای دو خط سیر آن دو همخانه را موضع کندوی آنها شناخت . هر گاه دو دسته زنبور عسل را که کندوی یک دسته در شمیران و کندوی دسته دیگر در طهران باشد بدولاب برده از اینجا رها نمایند آنها که مال شمیرانند بشمیران رفته و آنها که مال طهرانند بطهران خواهند آمد . این خاصیت عجیب را بقوه شامه زنبور عسل نمیتوان نسبت داد زیرا که اگر زنبور عسل طهران را بدولاب برده و در ضمن کندوی او را از طهران بشمیران نقل نمایند پس از رها شدن زنبور بطهران خواهد آمد نه بشمیران . مراجعت سگ و گر به بماوای خود محتاج به بیان نبوده معروف است تا چری در بغداد گر به داشت که از دست او بتنگ آمده بکرات او را بنقاط بعیده تبعید کرده معذک رجعت نموده بود بالاخره مستأصل شده تخته مستطیلی را که بچهار گوشه آن قیر آب کرده ریخته بود برای مسافرت بحری گریه تهیه کرده چهار دست و پای آن حیوان را در آن قیر محکم نموده تخته را بروی دچله رها کرد . خلیفه که در قصر خود تماشای دچله را مینمود آن حیوان را که سوار تخته شده بود بنظر در آورده به شناگران حکم داد که آن زورق را گرفته بحضور بیاورند وقتی که دیدجه بلائی بسر آن حیوان در آورده اند دلش سوخت و امر نمود با آب



کرم قیر را نرم نموده پاهای گربه را بیرون کشیده خلاصش نمودند و در لوحه کوچکی که مانند مدال بگردن گربه آویختند دستخط نمود که این گربه آزاد کرده خلیفه است احدی متعرض حال او نشود گربه فوراً بخانه تاجر رجعت کرد و چون تاجر سر خط آزادی او را زیارت نمود از ترتیب زندگانی خود مأیوس شده دستک و دفترهای خود را در يك طبق و قبالجات املاك و کلیدهای انبار را در طبق دیگر نهاده با گربه بحضور آمده و عرض نمود وقتی که این گربه هنوز دارای فرمان نبود من صاحب خانه و زندگی نبودم چه رسد بحالا که با دستخط حضرت خلافت یناهی آمده مستدعیم مقرر بفرمائید تمام مایملک مرا به ایشان تسلیم نموده و بنده را مرخص بفرمائید که جلالی وطن کرده و بغرب رفته در آنجا بندد خود بمیرم .

باری این بود فی الجماعه شرح مختصری از سه قسم حس که تا کنون شش هفت قسم از آنها کشف شده و شاید بعد از این اقسام دیگر نیز کشف گردد .

### (۱۵) آدم کناره جو و روستائی

شخص انگلیسی در پاریس زبان فرانسه یاد میگرفت این عبارت را نزد معلم خواند که این کارد نیز است مثل تیغ دلاکی . از معلم پرسید مثل تیغ دلاکی یعنی چه گفت یعنی خیلی خوب . شب در مجمعی مهمان بود خانمی باو رسیده گفت موسیو احوال شما چه طور است گفت مثل تیغ دلاکی ! از این مقدمه و بیان چنین معلوم می شود که تیغ دلاکی همه وقت باید تیز باشد و حال آنکه بالعکس در بازی خنده دار کناره جو

و روستائی که در تماشا خانه های معتبر پاریس نمایش داده و بسیار مطبوع واقع میشود شخص کناره جو که از زندگی بیزار و از آمیزش با مردم کمال نفرت را دارد اوقات تلخیش بواسطه آن است که از دکان تیغ فروشی بکند تیغ دلاکی خریده فروشنده باو گفته بود این تیغ خوب تراشیده بسیار تیر است در صورتیکه چون در منزل امتحان نمود دید ابدأ مور را نگرفته و هیچ تیز نبوده بسیار کند است پس معلوم می شود مبنای زندگی دنیای بر صحت و درستی نبوده همه کس دروغ گفته و تقلب کرده نو کرش صبح باو میگوید که رنگ رخساره و چهره اش امروز مانند گل شکفته و با طراوت است و حال آنکه چون در آینه نگاه میکند چهره خود را از به و لیموی گندیده هم زردتر و پژمرده تر یافته از همه روز بدتر است پس افراد بنی نوع بشر جز دروغ و تقلب مسلك دیگری نداشته همگی دور و بد کردارند و بهتر آن است انسان از همه کس دوری جسته با احدی آمیزش و معاشرت نکند .

در این بینها بکنفر روستائی که کیف بغلی گمشده آدم کناره جو را بر از اسکناس در کجوجه پیدا کرده بود برای او می آورد و تسلیم وی مینماید . کناره جو وجهی از آن کیف بیرون آورده میخواهد به عنوان اجر خیر و مزد گانی بروستائی بدهد ولی روستائی قبول نکرده میگوید من کاری نکردم که مستحق اجر خیر و اجرت باشم مال را به صاحب مال رد نموده تکلیف انسانیت خود را بجا آورده و به همینقدر خورسندم . کناره جو تعجب نموده میگوید پس معلوم میشود که تو خیلی آدم عالی مرتبتی هستی . روستائی نفهمیده در جواب میگوید آدم عالی مرتبت خودتی من فقط آدمی هستم صاف و راست و دروغ نمیکویم . میگوید

یس اگر تو دروغ نمیگویی بگو ببینم چهره من امروز صبح چطور است؟  
میگوید بسیار پژمرده و زشت و بدتر کیب . میگوید من اگر در این  
سن عیال جوانی بگیرم آیا گمان میکنی که زن من در خفیه رفیق گرفته  
اسباب بد نامی من بشود؟ میگوید محقق است فوراً بلافاصله از همان ساعت  
اول . کناره جو که مادام العمر در اول بار یکنفر آدم راستگو و درستکار  
می بیند تا حدی با افراد بنی نوع بشر از در آشتی و مسالمت بیرون  
آمده بروستائی میگوید تو اگر اجیر شده نزد من بمانی روزی پنج فرانک  
بتو خواهم داد . روستائی قبول نموده میگوید مشروط بر آنکه هیچوقت  
مرا مجبور بدروغ گفتن نکنی . میگوید علاوه بر آنکه دروغ نخواهی گفت و  
من نیز دروغ نمیگویم با هم قرار میگذاریم هر دفعه که یکی از ما دو  
نفر آقا و نوکر دروغ بگوید صدا شرفی بدیگری دادنی باشد . قرار  
کار بر این نسق گذارده شده ولی طولی نمیکشد که کناره جو از قرار  
دادن بوز احساس بیثیمانی بسیار شدیدی نموده زیرا که یکی از دوستان  
بدیدن او آمده و صلاح کناره جو دران بود که او را نپذیرد بنوکر  
خود یعنی بروستائی گفت بگو آقا خانه نیست . روستائی صدا شرفی  
یاد داشت نمود . چند ساعتی بیش از این مقدمه نمی گذرد زن همسایه  
که همه وقت مقدمش پذیرفته بود بدیدن کناره جو آمده در ضمن صحبت  
میگوید چون شوهر من قمار باز است اگر اینجا آمد و از شما پولی  
قرض خواست البته مستدعیم چیزی باو ندهید چرا که تمام ما بملک ما را  
بقمار باخته فرش زیر پا برای ما باقی نگذاشته است . در اثنای این گفتگو  
خبر آمدن شوهر را دادند و زن محض آنکه مبادا او را در آنجا ببیند

در بستوئی پنهان شد . شوهر وارد و بکناره جو ابراز نمود که برای قرض نمودن مختصر وجهی اسباب زحمت شده است . کناره جو گفت من هیچ پول ندارم . روستائی خود را بمیان انداخته گفت این دروغ دویم من همین امروز صبح کیف پر از اسکناس را برای شما آوردم . کناره جو متحیر مانده نمیدانست چه بگوید و چه بکند در این بین چشم همسایه بچتری افتاد که در گوشه اطاق گذاشته بودند گفت این چتر چتر زن من است و معلوم میشود زن من اینجا آمده است . کناره جو گفت خیر چتر بچتر خیالی ممکن است شبیه باشد زن شما اینجا نیامده . روستائی گفت این سیصد اشرفی زن این مرد پیش چشم خودم در این بستو رفته و در آنجا پنهان شده است .

باری پس از ورگذار نمودن این واقعات ناگوار کناره جو دید با این روستائی راستگو زندگی کردن از حیز امکان خارچ است سیصد اشرفی حاضر کرد که باو داده عذرش را بخواهد ولی روستائی در همان مدت قایبی که در آن خانه بود عاشق خدمتکار شده از آقا درخواست نمود که در آنجا خدمتگذار بماند و با خدمتکار عروسی کرده در عوض قرار داد سابق را فسخ نموده از طرفین آزاد باشند که هر قدر دلشان میخواهد دروغ بگویند و مانند تمام مردم در هر عهد و زمان رفتار نموده مثل آدم زندگی بکنند !

و بازی بمجلس جشن و سرور روستائی و خدمتکار منتهی شده و بساز و آواز و رقص ختم میگردد .

### (۱۶) مهر و سجع مهر

برای مرحوم امان الله خان در زمان شاگردی در مدرسه دارالفنون

رفقا سفارش داده بودند حکاک مهری کنده بود که سجع آن این بود ؟  
«المفلس فی امان الله» . یکی دیگر از رفقای مدرسه میرهاشم خان در  
همان سنوات که ما بین بعضی از جوانان مرسوم شده بود مهر فدایت شوم و  
مهر قربانت کردم برای خود تهیه مینمودند او مهری کنده بود باین  
مضمون : «مرحوم هاشم» می پرسیدند مرحوم هاشم یعنی چه میگفت  
یعنی من دیگر از عشق تو مرده و جزء اموات محسوب میشوم . فرانسه‌ها  
مینویسند بعقیده ایرانیان جمشید پادشاه چهارم از نخستین سلسله سلاطین  
ایران مخترع مهر شده حکم نمود حلقه انگشتری که بتوان یا آن مهر  
زد در انگشت بنمایند . در یونان مهر از دو هزار و ششصد سال قبل تا کنون  
معمول بوده سولون قانونگذار یونان که یکی از عقلائی سابعه است قانون  
ذیل را وضع نمود که اگر حکاک برای دو نفر که هم اسم باشند دو مهر  
مشابه بسازد باید آن حکاک را در مورد مواخذه در آورده سیاست نمود .  
بهترین مهر از حیث امتیاز و عدم تشابه یا منحصر بفرد بودن همان  
مهری است که در ایلیات و دهات نیز تا حدی هنوز مرسوم بوده و آن  
نقش نوك انگشت است که شرح مختصری از خصوصیات آنرا در یکی از  
شماره های جریده فریده عصر جدید سابقاً ذکر نموده ایم . رهنمای  
قدیم همه چیز را مهر نموده یکی از مورخین آنها مینویسد خدمه و  
نوکرهای ما بقدری ولوع و پرخور هستند که مجبوریم خوراکیهای  
خود را در گنجه و صندوق پنهان نموده و قفل زده آنرا مهر و موم کنیم  
حکایت پسر آن پدر خسیس که نان خود را بقفل دولابچه که پدر وی  
در آن پنهان کرده بود مالیده و میخورد و پدر سررسیده گفت توجه  
قدرشکم پرستی که بکروز ممکن نیست نان خود را خالی بخوری معروف

است . ابوالمورخین هر ودوت در موقع شرح لباس اهالی بابل مینویسد که اغلب حلقه انگشتری بدست کرده نگین آن انگشتر مهر اسم یا مهر نشان است . در توریة نیز ذکر مهر شده و در اکثر حفريات مهرهای بسیار عتیقه از همه جنس بدست آمده مهر طلا را چینیها غالباً به کمر آویخته در اعراب نیز از قدیم الا یام استعمال مهر مرسوم بوده حکایت آن پادشاه حیره در کتب تواریخ ضبط است که دو کاغذ سر بسته بدو نفر شاعری که او را هجو کرده بودند واو قصد کشتن ایشان را داشت داد آن کاغذ را بسته و سر آنها را مهر نموده بود آن دو نفر را بدو ایالت دور دست نزد دو نفر از امرای خود فرستاده و در آن کاغذها نوشته بود که بمحض رسیدن حامل را بقتل برسانند یکی از آن دو نفر کاغذ را در بین راه گشوده و خوانده بمضمون آن اطلاع یافت و بمقتل نرفت ولی دیگری که باصطلاح امروزه ساده تر بود در مأموریت خود حیانت نکرده و کاغذ را بمقصد رسانده کشته شد .

### (۱۷) زبان و اخلاق حیوانات

یکی از خواص بسیار بدی که بنی نوع بشر دارد این است که بمقتضای جهول بودن بدیهیات را نیز ممکن است قبول نکرده در مطالب بسیار واضح و روشن نیز مناقشه نماید و بهمین ملاحظه است که بعضی از حکما چون میدانستند اگر مطالب را از قول خود بگویند کسی به ایشان گوش نخواهد داد حیوانات را بزبان در آورده و چون حرف زدن حیوانات نازکی دارد ممکن است مستمعین بایشان گرویده و بحرفشان گوش داده از ایشان بپذیرند . ما سه قصه از این حکایات را ذیلاً نگاشته گمان میکنیم بتوان آنها را جزء مقالات اخلاقی مندرج داشت :

دو کرک اخلاقی : دو کرک با هم صحبت داشته در مراتب اخلاقی سخن رانده میگفتند ما گوشت را خام خام میخوریم و بنی نوع انسان پخته یا کباب شده آیا این جزئی تفاوت و اختلاف اسباب آن میشود که اینهمه ما را سرزنش بدهند ؟

سک سفید و سک سیاه : سک سفید برای سک سیاهی که از پا درآمده بود آذوقه آورده او را توجه مینمود . سک سیاه تشکر کرده گفت با آنکه تو سفیدی و من سیاه اینقسم از من توجه میکنی . سک سفید گفت این قبیل ملاحظات برای بنی نوع انسان خوب است که رنگ را منشاء تفاوت و اختلاف دانسته مابین افراد خود فرق میگذارند ما نباید دنبال این قسم ترهات را گرفته و این قبیل ایرادات را بیکدیگر وارد سازیم .

شیر و شکارچی . یکنفر شکارچی از دره پائین رفته اتفاقاً با شیری مواجه شد رنگ روی او پریده بنا کرد بلرزیدن . شیر گفت بنی نوع انسان وقتی که میکشد برای هوای نفس کشته و از کشتن لذت میبرد ولی ما نمی کشیم مگر وقتی که محتاج بان باشیم که بکشیم امروز من طعمه خود را خورده و احتیاجی بکشتن تو ندارم راه خود را گرفته برو .

### (۱۸) عروسی کارانوس

کارانوس یکی از سر کرده های اسکندر کبیر بوده در سیصد و سی سال قبل از میلاد وفات یافت . یکی از مدعوین شرح عروسی او را از قرار مراسله که بیکتفر از دوستان خود نوشته است مطابق تفصیل ذیل بیان می کند : « از جمله ضیافتهای این جشن يك مهمانی بیست نفری

بود که من هم جزء آن بیست نفر دعوت داشتم قبل از آنکه وارد طالار  
ناهار خوری بشویم بهر کدام از ماها يك اكليل طلاي مرصع دادند که  
بسر گذارده هرچه در این جشن بهر يك نفر داده میشد متعلق بوی شده  
حتی غذاها و ظروف و غیره را نیز میبایستی ضبط نموده بغلامان خود  
بسیاریم که بخانه های ما ببرند . چون وارد طالار شدیم علی الرسم بروی  
تخت خواب دراز کشیده یا تکیه داده ابتدا يك جام نقره جواهر نشان مملو  
از شراب آورده پس از نوشیدن جام را هر کس بغلامان خود که در  
یشت سر ایستاده بودند سپرده بعد از شراب نان و کباب کبوتر و  
غاز که در ظروف نفیسه قیمتین گذارده بودند آورده هر کس مقداری  
از آنها خورده مابقی را با ظرف بغلامان سپردند بعد از آن غذاهای  
دیگر که در ظروف نقره و طلا بود آوردند با آنها نیز بهمان قرار  
معامله نمودیم . وقتی که رب النوع لذت و سرور ما را مسحور خود  
نموده عقلمان تا حدی سست و گمراه گشت نوازندگان نی و مزمار با  
سایر ارباب طرب وارد شده زندهای سیمین بر که چنگ نواخته و سرایای  
عریان ایشان را جز نظرهای مهمانان چیز دیگری نمیپوشانید ساعتی ما را  
بخود مشغول داشته بعد از اتمام این عملیات بیست پری بیکر دختر که  
هر يك دو حقه انباشته از مشک و عنبر در دست داشتند جلوه گر شده  
نصیب مهمانان گشتند . پس از آن برای هر يك نفر يك مجموعه بزرگ  
نقره که بروی آن يك خوك بریاننده بود آوردند خوك را بیشت خوابانیده  
در شکم او یاوه و تیهو و بلدرچین و مرغ انجیر خوار و سایر اقسام طیور  
کوچک بسیار لذیذ کباب شده و انواع صدفهای خوراکی و تخم مرغها و قارچ  
و دنبلان انباشته بودند پس از آن يك بره آهوی بریان شده که در آبخورش



بسیار لذیذی غوطه‌ور شده بود در ظروف نقره با شقایق‌های طلا آوردند، خوراک دیگر اقسام ماهیها بود که سرخ یا کباب شده نان را با هر غذا در سبدهائی که از مفتول نقره و طلا بافته شده بودند آورده غلامان ما در جمع کردن این هدایا و غذاها عاجز مانده کارا نوس حکم داد که کسان وی نیز ایشان را امداد کرده و بعلاوه باز بهر يك از ماها يك اکیل دیگر و دو حقه عطر مثل حقه های سابق یکی از طلا و دیگری از نقره داده بعد زنها، یک جشن و عید رب النوع شراب را برپا میکنند و ارد شده در جامهای طلا انواع و اقسام شرابها بما خورانده هر کس که باده مینوشید کارا نوس ظرف آنرا بوی بخشیده بحدی شراب خوردیم که دیگر بیش از آن ممکن نبود. باز مجلس ساز و آواز و اکلیلهای ما را تجدید کرده بصرف تنقلات و میوه جات پرداختیم. بختصرأ وقتی که ما را از این ضیافت بمنزل خود رجعت دادند بیش از آنچه شما تصور میکنید ثروت همراه خود آورده شما در پایتخت یونان نان و پیاز خورده و در مجلس درس فلاسفه حاضر شده ما در اینجا جستجوی عمارات عالیه و املاک بسیار مرغوبه میکنیم تا با سرمایه که از این جشن عاید ما شده است خریداری نموده آئینه خود را کاملاً تأمین کنیم»

### (۱۹) کاطرین یا بطون اخلاق بشر

الکساندر دوما نویسنده معروف فرانسه يك درام یعنی يك بازی تحیر انگیزی ساخته است که در تماشاخانه های پاریس آنرا بمعرض نمایش در آورده در این بازی زمینه اخلاق باطنی انسان و طینت افراد جنس دویا خوب واضح و آشکار شده تفصیل آن از قرار ذیل است :

پادشاه پیری از تنها زندگی نمودن خسته شده و در پنجمین نوبت